

در این شماره:

از مدرسه جنگ تا جنگ انقلابی

تحلیل طبقاتی و جمعیت‌شناختی از خیزش آبان ۹۸

جهاد اسلامی و جنگ نیابتی آمریکا

پوپولیسیم «جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز»

آتش • شماره ۹۷ • آذر ۱۳۹۸

email: atash1917@gmail.com

آتش



**به یاد آورید
آنها که انگشت شان را**

**گوشت بدن شان را در چرخ دنده ها گذاشتند
تا زمانه عوض شود.**

و به یاد آورید آنها که حتی قفسشان را زیر سوال نبردند.

لویی آراگون

از مدرسه جنگ تا جنگ انقلابی

آتشفشان آبان ۹۸ چهار ستون نظام سید علی خامنه‌ای و آدمکشان او را لرزاند، کلیت دارودسته‌ی اشار اسلامگرای حاکم را تحقیر و صفوف شان را آشفته تر از پیش کرد و در عین حال به قشرهایی که انگل وار از راه مزدوری برای این رژیم روزگار گذرانده‌اند هشدار داد.

این خیزش نقطه عطفی در شکوفایی پتانسیل رهایی بخش نهفته در دل محرومترین قشرهای این سرزمین است که در نتیجه سیاست‌های جمهوری اسلامی و کارکرد نظام سرمایه‌داری جهانی به اعماق جامعه رانده می‌شوند. اما این بار کمر راست کردند و از قربانیان بی‌صدا و بی‌تصویر به بازیگران اصلی صحنه سیاست تبدیل شدند. راه فوران انرژی عظیم بقیه ستم‌دیدگان را باز کردند و حتی قشرهای میانی را به تحرک واداشتند. آن‌ها نه صرفاً تصاویر خامنه‌ای که تصویر «جاودانگی» این نظام را به آتش کشیدند و شکافی در هیبت به ظاهر شکست‌ناپذیر نیروهای امنیتی و نظامی رژیم ایجاد کردند. این خیزش همراه با شورش جوانان عراق و لبنان، «محور مقاومت» ارتجاعی جمهوری اسلامی را تبدیل به طناب داری بر گردن این رژیم کرد. به این ترتیب، جمهوری اسلامی نه تنها در «اعماق استراتژیکش» بلکه در «خانه»

هم به لرزه ناپودی افتاده و از هر طرف صدای «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر خامنه‌ای»، «طرردوا سلیمانی و خامنه‌ی من العراق» (قاسم سلیمانی و خامنه‌ای را از عراق طرد کنید) به گوش می‌رسد.

سرکوب خونین خیزش آبان به دست اوباش و سلاخان نیروی انتظامی، بسیج، سپاه، ارتش، وزارت اطلاعات و شبه نظامیان وارداتی از عراق و لبنان، زخمی عمیق و فراموش نکردنی بر پیکر جامعه وارد کرد. از این رویارویی خونین فقط می‌توان یک پیام دریافت کرد: «برای مبارزه‌ی طولانی و سخت باید آماده شویم» و از میان همه‌ها باید با گوش هوش شنید که: «نظم کهنه، چه در هیبت جمهوری اسلامی و چه رژیم‌هایی از نوع دیگر باید به خاک سپرده شود».

از مدرسه جنگ تا

جنگ انقلابی پیروزمند

خیزش آبان ماه ۹۸ به لحاظ قشری که ستون فقرات آن را تشکیل می‌دهد، تمرکزی که در مناطق محروم نقاط مختلف کشور دارد و دامنه جغرافیای مکانی و طبقاتی آن، گستردگی آماجش از نمادهای روینای دینی ایدئولوژیک حکومت (انگشت خمینی، مصلها، حوزه‌ها، دفاتر دینی...) تا مقرهای نظامی و اقتصادی (کلانتری‌ها

ادامه در صفحه بعد

تحلیل طبقاتی و جمعیت شناختی از خیزش آبان ۹۸

نتایج حاصل از آن برای استراتژی راه انقلاب کمونیستی در ایران

۳) تقریباً تمامی مناطق کانونی نبرد در چند شهر اصلی این خیزش (کرمانشاه، شهریار، جاده ساوه، شهرک‌های کرج، میوان، جوانرود، شیراز، اصفهان) محل اسکان مهاجرین از روستاها یا شهرستان‌های کوچک بودند.

۴) بافت ملی این مناطق ناهمگون بود و حتی در شیراز، اصفهان، شهریار و شهرک‌های اطراف کرج مهاجرین لر، کرد، ترک و قشقایی زندگی می‌کنند. ۵) در آبان ۹۸ به نسبت دی ۹۶ بیشتر شاهد حضور اقشار میانی و خرده‌بورژوازی شهری بودیم. تأثیر مستقیم قیمت بنزین بر زندگی اقشار میانی، ناامیدی شدید از توهم اصلاحات و دولت روحانی و سقوط بیشتر لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی به علت رکود و تورم دو ساله اخیر، از علل این افزایش دامنه خیزش به اقشار خرده‌بورژوازی بود.

۶) یکی از تفاوت‌های مهم دی ۹۶ در مقایسه با سال ۸۸، کم‌رنگ تر شدن گفتمان مذهبی و عناصر مذهبی در اعتراضات (الله‌اکبر، عزاداری‌های ماه محرم و غیره) بود. فقدان عنصر مذهبی و نمادهای مذهبی در آبان ۹۸ حتی پررنگ‌تر از دی ۹۶ شد و تقریباً در هیچ کجا شعار الله‌اکبر شنیده نشد و در بسیاری از شهرها (از جمله محله مذهبی زینیه اصفهان) شاهد به آتش کشیده شدن حسنیه‌ها، تکیه‌ها، حوزه‌های علمیه و دفتر امامان جمعه بودیم.

فاکت‌های ما برای نتیجه‌گیری‌های فوق عبارتند از:

کرمانشاه: کانون اصلی شورش و خیزش در سه منطقه دولت آباد، شهرک الهیه و جعفر آباد بود. مناطقی که عمدتاً توده‌های فقیر و بی‌چیز و فاقد شغل دائم یا کارمندان ساده در آن‌ها زندگی می‌کنند. ساکنین دولت آباد اکثراً روستاییان مهاجر پس از جنگ هستند که مشاغل بی‌ثبات و موقت مثل خرده فروشی، کارگری ساختمان و حتی بزه کاری و قاچاق مواد مخدر در بین آن‌ها رایج است.

این منطقه بیشتر اهل سنت هستند و تعمیرگاه‌های اتومبیل هم در اطراف آن واقع شده است. کرمانشاه یکی از

ادامه در صفحه ۴

سعید قاسمی از فرماندهان اطلاعات سپاه در دوران جنگ و از مبلغین جناح اصولگرای حکومت در کوران رویدادهای سال ۸۸ خطاب به پایه‌های سرکوبگر رژیم و بسیجیان گفت: «از اون روزی باید بترسیم که دمپایی پوش‌ها و کفش ملی پوش‌های شوش و شاعبدل عظیم... اگر قاط زدن... اون روز فرار کن برو خارج». بله شورش و خیزش جوانان طبقات محروم جامعه برای سردهسته‌های قداره بندها بسیج و سپاه «قاط زدن» است و به تأکید از این عصیان هراس به دل دارند. هراسی که در دی ۹۶ و در سطح وسیعتری در آبان ۹۸ به واقعیت پیوست. برخلاف جنبش سال ۸۸ که اساساً در میان خرده‌بورژوازی مرفه و متوسط شهری و اقشار میانی چند شهر بزرگ و مشخصاً تهران پایه داشت، دو خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ هم در سراسر کشور شعله ور شدند و هم کانون‌های اصلی نبرد آن‌ها در مناطق محروم و حاشیه‌های شهرها و مناطق محل زندگی لایه‌های پایینی خرده‌بورژوازی بودند.

نگاهی اجمالی و تحلیل طبقاتی و جمعیت‌شناختی (دموگرافیک) از خیزش آبان ماه و به ویژه شهرهایی که شدیدترین اعتراضات و بیشترین درگیری‌ها و جان باختگان را داشتند، ما را به نتایج زیر می‌رساند. نتایجی که از زاویه مسائل مربوط به استراتژی انقلاب و نیروهای اصلی انقلاب کمونیستی قابل تأمل و جمع‌بندی هستند.

۱) این درگیری‌ها عمدتاً در دو گونه از مناطق شهری اتفاق افتادند: نخست مناطق حاشیه‌نشین و فقیر و دیگری مناطق محل سکونت اقشار پایینی و ضعیف خرده‌بورژوازی. یعنی کسانی که حداقلی از دارایی و مالکیت ابزار تولید (در حد ماشین شخصی برای مسافركشی و باربری، مغازه کوچک) داشتند اما در مرز سقوط طبقاتی قرار دارند و به ویژه در جریان رکود و بحران اقتصادی پس از سال ۹۶ تاکنون در آستانه ورشکستگی و فلاکت کامل بودند.

۲) اکثر جان باختگان شناسایی شده از جوانان شورشی عمدتاً بیکار و بین سنین ۲۰ تا ۳۰ سال بودند.

پیام مردم عراق به معترضان ایران:
ثورة ایران اصعب من ثورتنا
لان هم يدگون علی راس الحیة،
احنانک علی الذیل!

سه تاریخ هست و هشتم آبان ماه یکروزار و ششصد و نود و هشتت نفسی جهت ثبت در تاریخ توسط معترضان سلمی برخی از هنرمندان معروفند.

انقلاب شما دشوارتر از انقلاب ما است، چراکه شما بر سر ازدها می‌گویید و ما بر دم او.

و بانک‌ها) و همچنین ابتکار عمل‌های جنگ خیابانی جوانان (پارک خاموش خودروها در اتوبان و بزرگراه‌ها، شکستن دوربین‌های جاسوسی و غیره) تفاوت‌های مهمی با خیزش دی ماه ۹۶ دارد. تفاوت‌هایی که خیزش آنان را در موقعیت مدرسه‌تمرین جنگ داخلی برای مغلوب کردن دستگاه نظامی و سرکوب رژیم اسلامی قرار داد و به همین شکل باید به آینده و تکامل آن نگریست. مدرسه‌ای برای آموزش تخمین نقاط قوت و ضعف دشمن. آموزش ترازبندی از نقاط قوت و ضعف خود برای زمانی که جنگ انقلابی واقعی آغاز خواهد شد و انحصار ارتجاع اسلامی بر تفنگ شکسته خواهد شد.

این خیزش مدرسه جنگ طبقاتی در عرصه سیاست هم هست. تحرکات سیاسی طبقات اصلی جامعه در این خیزش یا در رابطه با آن خیره کننده و بس آموزنده است. هنگامی که توده‌های مردم شورش کرده و صحنه سیاسی جامعه را اشغال می‌کنند، انواع و اقسام نیروهای سیاسی که هر یک افق و برنامه طبقه معینی را نمایندگی می‌کنند وارد گود می‌شوند تا فرصت تحمیل منافع خود بر جهت‌گیری شورش مردم را از کف ندهند. یک باره ناب‌ترین نمایندگان نظم کهنه «حامی» توده‌ها شده و قصد «رهبری» شان را می‌کنند. طیفی از سلطنت‌طلبان و مشروطه‌خواهان که رضا پهلوی یکی از سخنگویانشان است به دنبال بازگشت به قدرت از طریق همان راه کاری هستند که خمینی و دارودسته اش به وسیله آن به قدرت رسیدند. یعنی با یک جابه‌جایی مختصر در رأس قدرت همراه با جلب وفاداری و اتحاد نیروهای نظامی و تکنوکرات‌های جمهوری اسلامی، دست نخورده نگاه داشتن ساختار اقتصادی سرمایه‌داری ایران و وابستگی آن به نظام سرمایه‌داری جهانی و با پشتوانه امپریالیسم آمریکا. ائتلاف‌های بورژوازی شکل گرفته در اپوزیسیون خارج از کشور یا اتحادهای آتی مشابه آن، فرصت را برای حقه کردن این دروغ بزرگ از دست نمی‌دهند که گویا آینده مطلوب برای این جوانان شورشی، «بازگشت» به رژیم منسوخ قبل از جمهوری اسلامی و چشم امید دوختن به امپریالیسم آمریکا است که تاریخ جنایت‌هایش علیه بشریت هم در ایران و هم در هر گوشه جهان عمری دراز دارد. جهان ورم کرده از فقر، بیماری، آوارگی، شکنجه و زندان، بمباران، جنگ‌های نیابتی، خشکسالی، سیل، تن فروشی، زن ستیزی و ایدئولوژی‌های متعفن

بس نیست؟ چرا باید میان کلید داران این گنداب یکی را انتخاب کرد؟ نه رژیم حاکم و نه اپوزیسیون بورژوازی که منادی «بازگشت به گذشته» است هرگز نمی‌توانند آینده‌ای شرافتمندانه برای این نسل جدید و نسل‌های آتی فراهم کنند. چرا که هر دو به اشکال جهانی و امپریالیستی وابسته هستند و برای قدرتهایی که در رأس آن نشسته‌اند، حال و آینده مردم ایران و هیچ نقطه جهان پیشیزی ارزش ندارد. اقتصاد جمهوری اسلامی را بیش از آن که فرمان‌های خامنه‌ای مفلوک تعیین کند، نهادهای سرمایه‌داری جهانی مثل صندوق بین‌المللی پول و امثال ترامپ تعیین می‌کنند. فرمان افزایش بنزین یا مالیات‌ها فرمان مراکز جهانی اقتصاد سرمایه‌داری به رژیم‌های ایران، ترکیه، شیلی، بولیوی و غیره است. تولید فقر، بیکاری، آوارگی، تباهی و ستم در ذات نظام سرمایه‌داری است و علاوه بر این ذات عمومی، امروزه این نظام در سراسر جهان، دچار چنان بحرانی شده است که جبراً همه دهشت‌های همیشگی‌اش را چند برابر کرده است. اقدام رژیم جمهوری اسلامی در افزایش بهای بنزین بخشی از پروژه نئولیبرالی کاهش سوبسیدهای دولتی است که نظام جهانی سرمایه‌داری طی چهار دهه اخیر در مناطق مختلف جهان پیش برده است. سیاستی که از مهم‌ترین پیشنهادات نهادهای جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی همچون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به کشورهای تحت‌سلطه (جهان سوم) است و تاکنون زندگی چند میلیارد نفر از مصر و هند و مکزیک تا غنا و رومانی و شیلی را به ورطه فلاکت و سختی مضاعف کشانده است. تصمیم اخیر رژیم دلایل دیگری هم دارد. فشار ناشی از تحریم‌های آمریکا، به ویژه محدودیت‌های فروش نفت و معاملات بین‌المللی، کسری هنگفتی در بودجه سال آینده دولت به وجود آورده است که برای تأمین این کسری به دنبال منابع جدید افزایش درآمدهایش است و چه چیز دم‌دست‌تر از حمله به معیشت مردم؟ این در حالی است که هزاران میلیارد پول پروژه‌های نظامی، هسته‌ای، موشکی و جنگ افروزانه جمهوری اسلامی، هزاران میلیارد بودجه نهادهای ترویج و تبلیغ جهل و خرافه دینی و هزاران میلیارد پول‌های غارت شده توسط آقازاده‌های فاسد و دزد کماکان ادامه خواهند یافت!

انقلاب کمونیستی و جنگ انقلابی

همه جا جنگ است و جنگ‌های بیشتری

هم دامن‌گیر بشریت خواهد شد. این یک ارزیابی علمی از واقعیت‌های این جامعه و کل جهان است. اگر همین نیروی «جوان و بی‌آینده» که ستون فقرات خیزش آنان بود وارد مبارزه برای یک انقلاب کمونیستی و تدارک کردن این انقلاب نشود، شمار بزرگی از آن‌ها به سمت جنگ‌سالاران و شبه نظامیان از انواع و اقسام رانده خواهند شد—جنگ‌سالارانی که در کشورهای خاورمیانه نیروهای نظامی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی، اسرائیل، آمریکا، روسیه، عربستان، ترکیه و... از میان قشر «جوان و بی‌آینده» اجیر و متشکل کرده‌اند و باز هم خواهند کرد. دو راه بیشتر در مقابل جامعه نیست: راهی که در چارچوبه نظام طبقاتی حاکم است حتی اگر رژیم دیگری به جز جمهوری اسلامی در رأس آن بنشیند. و یا راه انقلابی که هدفش سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران است.

انقلاب کمونیستی به جایگزینی یک رژیم سکولار با رژیم دین‌مدار جمهوری اسلامی اکتفا نمی‌کند، صرفاً به تخفیف فقر و پدرسالاری و کاهش سرکوب اندیشه و ستم ملی بسنده نمی‌کند. بلکه دست به ریشه‌ها برده و نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و به عنوان سرچشمه شکاف طبقاتی، انباشت فقر و محرومیت هولناک در یک طرف برای ده‌ها میلیون نفر و انباشت ثروت‌های افسانه‌ای در دست عده‌ای معدود را ریشه‌کن می‌کند و به همین علت قادر است تمامی اشکال و انواع ستم و بهره‌کشی و تبعیض را ریشه‌کن کند. خیزش آنان ۹۸ و مازاد ناشی از آن همانند خیزش دی ۹۶ در خط مستقیم پیش نخواهد رفت و مسلماً فروکش خواهد کرد تا بار دیگر مانند آتشی از زیر خاکستر بلند شود. وظیفه ما اما این است که در این فاصله بر بستر زمین حاصل‌خیزی که این خیزش بر جای گذاشته مدرسه جنگ را به خوبی از سر بگذرانیم، تقسیم بندی جامعه به طبقات مختلف را باز بشناسیم، حول تدارک انقلاب کمونیستی تبلیغ، ترویج و سازماندهی کنیم، شمار هر چه بیشتری از مردم را به دور آلت‌ناتیو و خط و انقلابمان بسیج کنیم، مردم را نسبت به خصلت قدرت‌های امپریالیستی و جنایت‌های‌شان آگاه کرده و به آموزش علم استراتژی و تاکتیک جنگ انقلابی بپردازیم. تا در دور آتی برخاستن موج خیزش‌ها و قیام‌ها که لاجرم در دل جامعه طبقاتی و نظام سرمایه‌داری دیر یا زود برخواهند خاست، از هر لحاظ کیفیتاً آماده‌تر باشیم. اگر مدرسه جنگ

طبقاتی را به خوبی از سر نگذرانیم، در پیچ و خم‌های مبارزه طبقاتی گمراه شده و به جمهوری اسلامی فرصت تخفیف بحران‌هایش در سطح بین‌المللی و کشیدن تسمه از گردن مردم در داخل را داده‌ایم.

مبارزه با این رژیم و مغلوب کردن آن امری جدی است و نیازمند علم و نقشه راه و رهبری است. ضرورت انقلاب کمونیستی از افکار یا تمایلات ما بر نمی‌خیزد. بلکه همان طور که در مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران گفته‌ایم ریشه در تضادهای عمیق اجتماعی دارد. تاریخ دولت‌های طبقاتی مدت‌ها پیش به سر رسیده و به همین علت با هر دم و بازدمشان انواع قساوت‌ها و رنج‌های طاقت‌فرسا را بر اکثریت مردم هر جامعه‌ای تحمیل می‌کنند.

پس این انقلاب یک ضرورت است. اما هرگز به خودی خود از راه نمی‌رسد حتی اگر فشارهای فقر و گرسنگی و سرکوب سیاسی میلیون‌ها بار بیش از این‌ها شود. بلکه، کاری است که باید آگاهانه و پیوسته آن را تدارک دید و به فرجام پیروزمند رساند. امروز بزرگترین کمبود ما برای پیشبرد این انقلاب آن است که حتی شمار کمی از جوانانی که ستون فقرات خیزش آنان بودند و باید ستون فقرات چنین انقلابی شوند، در مورد آن چیزی نمی‌دانند. حتی در تصورشان نمی‌گنجد که می‌توان جامعه‌ای ساخت که متکی بر شکاف طبقاتی و سرکوب سیاسی و امنیتی، شکاف میان زن و مرد و میان ملیت‌ها نباشد. این وضعیت بزرگترین عامل نامساعد در پیشبرد این انقلاب است و بدون حل این معضل، امکان پیشروی نیست. همین مساله، تکلیف و وظیفه امروز ما را روشن می‌کند. بردن این آگاهی به میان آن‌ها و رساندن پیام این انقلاب و این که حزب و نقشه راه و برنامه‌ای برای این انقلاب موجود است و آن چه موجود نیست نیروی آگاه و سازمان یافته آنان در صفوف این انقلاب، همراه با دیگران و تحت هدایت «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی» و بر مبنای استراتژی و راه انقلاب برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین است.

از هر قطره خون شهیدان و جان باختگان نبرد چهل ساله اخیر علیه تباهی جمهوری اسلامی، ده‌ها و صدها و هزاران عزم آماده و آگاه برای نبرد و انقلاب بر بکشیم. نسل عصیانگر و قیام آفرین خیزش آنان ماه، ستون فقرات جنگ انقلابی آتی خواهند بود. پس زنده باد انقلاب و مرگ بر جمهوری اسلامی! ■

بالاترین نرخ‌های بیکاری جوانان را در کشور دارد.

اصفهان: اوج درگیری در محله زینبیه بود. منطقه‌ای فقیرنشین و فاقد امکانات شهری و رفاهی کامل که بیشتر محل سکونت مهاجرین از شهرها و استان‌های اطراف خصوصا لرهای مهاجر از چهارمحال بختیاری و خوزستان است.

شیراز: تنش‌ها و مبارزات در معالی‌آباد، کمربندی، پانصد دستگاه و کوزه‌گری بیشتر رخ داد. معالی‌آباد منطقه‌ای است که همه قشر در آن زندگی می‌کنند. هم مناطق فقیرنشین و هم عمدتا اقشار پایین خرده‌بورژوازی. مهاجرین از شهرهای استان فارس، یاسوج، بوشهر و جنوب بیشتر در این منطقه شهر ساکن هستند. اما کوزه‌گری و پانصد دستگاه محلات فقیرنشین و حاشیه‌ای هستند. مثلا پانصد دستگاه محل تخلیه فاضلاب شهری است. کمربندی هم منطقه فقیرنشینی دارد که محل استقرار جنگ زدگان باقی مانده از دوران جنگ ایران و عراق است.

سندج: اعتراضات تماما در مناطق حاشیه‌نشین و محروم با تراکم جمعیتی بالا و میزان بیکاری گسترده اتفاق افتاد. مناطقی مثل غفور، زورآباد، شریف‌آباد، کارآموزی، کانی کوزه‌له، نایسر و غیره.

مریوان: مناطق کاملا محروم و حاشیه‌نشین با آمار بیکاری بالا مانند جوجه‌سازی، کانی دینار، دار سیران، محله میانه‌ای‌ها.

جوانرود: از شهرهای بسیار فقیر استان کرمانشاه که جوانان بیکار آن عمدتا از طریق مسافرکشی یا داد و ستد کوچک با کردستان عراق از طریق شهرهای نوسود و نودشه امرار معاش می‌کنند.

عسلویه و جَم: مناطق محروم با آمار بیکاری بالا و خشم نسبت به بیکاری و فقدان امکانات شهری و رفاهی با وجود قرار گرفتن در کنار مجتمع‌های عظیم و ثروت‌زای پتروشیمی و گاز.

کرج و استان تهران: بیشترین درگیری‌ها در شهرها و شهرک‌های حاشیه یعنی شهریار، رباط‌کریم، شهرک اندیشه، مارلیک، گلشهر، اسلام‌شهر، قلعه حسن‌خان (شهرک قدس) اتفاق افتاد. مناطقی که به نوعی «طفیلی» شهر اصلی تهران هستند و محل سکونت مهاجرین از مناطق مختلف کشور. آمار بیکاری در آن‌ها بالا است و ترکیب ملی آن کاملا متنوع از کرد، لر، ترک، عرب،

بلوچ، زابلی، افغانستانی، بختیاری و غیره. بخش مهمی از جوانان این منطقه از طریق مسافر کشی و باربری به تهران و کرج زندگی شان را تأمین می‌کردند.

نتایج تئوریک و سیاسی

حزب کمونیست ایران (م ل م) در سند استراتژی راه انقلاب در ایران این سوال را پیش گذاشته بود که مناطق محل شروع جنگ انقلابی یا اصطلاحا «روستای مجازی» در ایران کجا است؟ منظور از روستای مجازی به گفته رفیق آواکیان: «مناطق است که توده‌ها در آن تجمع دارند، به معنای واقعی و کلاسیک روستا نیستند، اما مناطقی هستند که بیشترین نقطه تمرکز قدرت طبقه ارتجاعی نیستند یا این که دولت در آن نقاط فعالانه اعمال قدرت نمی‌کند». سند استراتژی حزب سپس این سوالات را جلو گذاشته بود که: «آیا مناطقی از شهرها و حاشیه شهرها که تجمع توده‌ها است و ممکن است دشمن در آنجا در موقعیت قوی نباشد، می‌تواند زمین آغاز باشد؟... آیا مناطقی در کردستان را می‌توان از این دست به حساب آورد؟» (استراتژی ۳۱ و ۳۲)

از فاکت‌های بالا به نتایجی می‌توان رسید که ترجیحا از روی اسناد اصلی حزب کمونیست ایران (م ل م) استخراج کرده‌ایم:

یک) نیروهای اساسی انقلاب در ایران و ستون فقرات انقلاب کمونیستی در ایران، همین توده‌های فقیر و لایه‌های پایینی کارگران یا توده‌های پرولترزادایی شده (یعنی فاقد کار مداوم) هستند. «رشد سرمایه‌داری، مرتبا «جمعیت مازاد» (که نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری «مازاد» هستند و نه نسبت به جامعه بشری) تولید می‌کند. این وضعیت منجر به ایجاد جمعیت چند میلیونی بیکاران جوان و نیروی آماده به کار شناور شده است. این‌ها بخش مهمی از نیروهای انقلاب کمونیستی، به ویژه نیروی ضربت و آغازگران آن هستند». (مانیفست ۴۰)

«ما باید هسته‌های مستحکمی در میان کارگران و کارگران دارای کار بی‌ثبات ایجاد کنیم و با تکیه به این هسته‌ها در میان این قشرها و توده‌های زحمتکش محروم در حاشیه شهرها پایه بگیریم». (استراتژی ۲۵)

«کار در میان این توده‌ها (توده‌های اعماق و فقیر) و انباشت قوا از میان آن‌ها به دو دلیل بسیار مهم است: یکم ما برای آغاز جنگ نیاز به

کسانی داریم که تجربه زندگی آن‌ها را سخت بار آورده است. هنگامی که این تجربه با آگاهی و این احساس که برای رهایی هم زنجیران خود در سراسر جهان باید بجنگند پیوند بخورد، قدرت زیادی به نیروی جنگی ما خواهد داد. دوم چنان چه ما در میان حاشیه‌نشینان پایه بگیریم، انواع نیروهای ارتجاعی می‌توانند آن‌ها را جذب کنند. این قشر از لحاظ اجتماعی و طبقاتی در موقعیتی نیست که بخواهیم صرفا آن‌ها را به «بی‌طرفی دوستانه» بکشانیم، بلکه به لحاظ اجتماعی قشری در شرایط بحرانی و حاد است و به طور مضاعف توسط سیستم سرکوب و تلف می‌شود». (استراتژی ۳۴)

ب) گسل ستم ملی کماکان مناطقی که در آن‌ها ستم ملی و مساله ملی وجود دارد به ویژه کردستان و خوزستان را دارای اهمیت مضاعف برای کار و جذب نیرو می‌کند.

ج) خشم جوانان شورشی مناطق فقیر و حملاتشان به نهادها و اماکن دینی دولتی بیانگر اهمیت «گسل ادغام دین و دولت» در ایران است. «پس از گذشت چند دهه، روبنای ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تبدیل به گسل مهمی برای این رژیم شده است. از یک طرف این رژیم بدون شریعت معنی ندارد اما از طرف دیگر، تحمیل قوانین دینی در اداره جامعه‌ای مدرن، خطر شورش و طغیان توده‌ای علیه رژیم را به وجود می‌آورد». (مانیفست و برنامه انقلاب ۴۴)

د) جذب و متحد کردن جوانان روشنفکر و شورشی از این مناطق (حاشیه‌ها و مناطق ستم ملی) به ویژه از میان زنان جوان و دانشجویان کماکان استراتژیک است.

پرسش‌هایی برای تأمل بیشتر

اما خیزش آبان ۹۸ نکات مبهم و ناروشنی داشت که نیازمند تحقیق، تأمل، تحلیل و جمع‌بندی برای فعالیت‌های آتی حزب است.

الف) مناطق حاشیه‌نشین و بسیار محروم عرب‌نشین در اهواز، محمره (خرمشهر)، فلاحیه (شادگان) که هم مساله فقر و هم مساله ملی دارند، علی‌رغم این که چند روز پیش از خیزش سراسری در اعتراض به افزایش بنزین، به دنبال کشته شدن حسن حیدری شاعر عرب بسیار فعال بودند، اما به ناگاه در این خیزش آنچنان که انتظار می‌رفت فعال نشدند. جان باختگان اهواز و خرمشهر

از جوانان عرب بودند اما این مناطق پتانسیل بالاتری داشتند. به جز سرکوب شدید رژیم و دستگیری‌های روزهای قبل از خیزش، چه عوامل دیگری در این کم رنگ بودن نقش داشتند؟

ب) مناطق فقیر و حاشیه‌ای بعضی شهرها مثل مشهد، کرمان و جنوب شهر تهران به این خیزش نپیوستند. در حالی که شهرهای اطراف مانند سیرجان و شهریار یا مناطق عمدتا متوسط نشین مثل صادقیه و تهران پارس در تهران و بولوار وکیل آباد در مشهد فعال بودند.

ج) برخلاف دی ماه ۹۶ که خیزش با جنبش زنان خیابان انقلاب پیوند خورد، در آبان ۹۸ علی‌رغم حضور پیشگام زنان در اعتراضات اما مساله زنان و حجاب اجباری نقش و حضور پررنگی نداشت.

د) جنبش کارگری به معنای خاص کلمه، یعنی آن بخش‌هایی از پرولتاریای ایران که دارای شغل پایدار، تشکلهای ابتدایی و سندیکا و آگاهی صنفی و اقتصادی حداقلی است (مانند کارگران هفت تپه، هپکو، آذراب، صنایع فولاد، ایران خودرو و سایپا، اتوبوس‌رانی و غیره) به خیزش آبان ۹۸ نپیوست. آیا علت فقط سرکوب‌های قبلی و دستگیری و فشار بر رهبران جنبش کارگری بود، یا علل دیگری هم داشت؟ آیا می‌توان نتیجه گرفت «نیروهای اصلی انقلاب» در ایران، نه در میان این قشر از بلکه در بین قشرهای تحتانی و فاقد شغل و آینده در چارچوب نظام سرمایه‌داری است. به قول رفیق آواکیان: «منظور این نیست که پرولتاریا یا طبقه کارگری که شاغل است، بخش مهمی از انقلاب پرولتری نیست. نه! نکته این است که از درون دینامیک‌های اتحادیه‌های کارگری، نیروهای پیشبرنده و نیروهای اصلی مبارزه برای انقلابی که در پیش است بیرون نخواهد آمد. (کمونیسم نوین ۲۶۲)

منابع:

مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م). بهمن ۱۳۹۶

<https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/04/manifes.pdf>

استراتژی راه انقلاب در ایران. حزب کمونیست ایران (م ل م). پاییز ۱۳۹۷

<https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/04/Strategy.pdf>

باب آواکیان. کمونیسم نوین. ترجمه از گروه مترجمین حزب کمونیست ایران (م ل م). ۱۳۹۷

<https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/05/new-communism.pdf>

جهد اسلامی در خدمت جنگ نیابتی آمریکا و جنگ افغانستان، زخمی بر پیکر بشریت که باید التیام یابد

جنگ نیابتی آمریکا در خدمت جهاد اسلامی

آتش سلسله مقالاتی را در مورد جنگ افغانستان و دورنمای انقلاب کمونیستی منتشر می‌کند. در زیر بخش سوم را می‌خوانید. بخش اول با عنوان **بازگشت طالبان؟! در آتش ۹۵ و بخش دوم با عنوان دروغ بزرگ و آغاز جنگ نیابتی جهادی** در آتش شماره ۹۶ منتشر شد.

همانطور که در بخش دوم گفتیم، چهل سال پیش هنگامی که دو بلوک امپریالیستی غرب (به رهبری آمریکا) و شرق (به رهبری شوروی) درگیر در رقابتی جهانی بودند، ارتش شوروی افغانستان را اشغال کرد. آمریکا تصمیم گرفت با تکیه بر بنیادگرایان اسلامی افغانستان (موسوم به مجاهدین) و تقویت «جنگ جهادی» آنان علیه شوروی به حرکت شوروی پاسخ گوید. در سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان رئیس‌جمهور آمریکا شد. او جنگ افغانستان را جنگی علیه «امپراتوری شیطان» اعلام کرد و یک کارزار جهانی برای جلب و جذب و سازماندهی افراطی‌ترین ضد کمونیست‌های اسلام‌گرا به راه انداخت تا از همه جای دنیا برای «جهاد» علیه «امپراتوری شیطان» به افغانستان بیایند. نقش عربستان سعودی تامین مالی این کارزار و گسترش جهالت دینی سازمان یافته از طریق ایجاد هزاران مکتب خانۀ وهابی‌گری و نقش پاکستان ایجاد اردوگاه‌های نظامی در مرز افغانستان برای تعلیم نظامی اسلام‌گرایان بود. سازمان سیا کل عملیات را رهبری می‌کرد.

توده‌های مردم از تجاوز ارتش شوروی متنفر بودند اما تنفر آنان از این اشغال خیلی زود به مجرای جنگ جهادی ارتجاعی و جنگ نیابتی امپریالیسم آمریکا علیه شوروی رانده شد. در نتیجه، خصلت کلی جنگ ضد شوروی، ترکیب درهم تنیده‌ای از جنگ ارتجاعی اسلام‌گرایان و جنگ نیابتی امپریالیستی شد. پای اسلام‌گرایان جهادی به هرجا رسید

این خصلت را با بی‌رحمی بر مردم تحمیل کردند و هم زمان با رواج تاریک‌اندیشی دینی ذهن آنان را نیز به اسارت گرفتند. آنان هر مخالفتی با دین‌مداری و ارزش‌ها و قوانین شریعت را سرکوب می‌کردند تا کاملاً روزنه‌های آگاهی توده‌های مردم را نسبت به ماهیت طرفین این جنگ که مقاومت توده‌ها علیه اشغالگران شوروی را تبدیل به ذخیره اهداف ارتجاعی خود کرده بودند ببندند و به این ترتیب آنان را گوشت دم توپ بی‌چون و چرای جهاد اسلامی ارتجاعی و جنگ نیابتی امپریالیسم آمریکا کنند.

نیروهای سیاسی دیگر مانند جریان «شعله» که باید منافع واقعی توده‌های مردم افغانستان را نمایندگی و بیان می‌کردند نتوانستند ماهیت ارتجاعی و نیابتی امپریالیستی این جنگ به اصطلاح «مقاومت» را ببینند و برای مردم روشن کنند که منافع کوتاه مدت و درازمدت شان و نجات افغانستان نه در این جنگ بلکه در جنگی کاملاً و بنیاداً متفاوت با هدف ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک نوین و سوسیالیستی است. این که شوروی در اذهان عامه «کمونیست» و سوسیالیست دانسته می‌شد و جنگ‌سالاران جهادی و آمریکا آب به آسیاب این دروغ بزرگ می‌ریختند، این که دولت سوسیالیستی چین نیز پیش از این سرنگون شده و سرمایه‌داری در آن کشور احیاء شده بود، اعتماد به نفس و توان نیروهای چپ و سکولار افغانستان را به شدت تضعیف می‌کرد. بسیاری از آنان تبدیل به بخشی از صحنۀ جنگ جهادی اسلام‌گرایان شدند و با نام‌گذاری غیر واقعی بر این جنگ مانند «جنگ مقاومت ملی» فاجعۀ رفتن به زیر پرچم جهاد اسلامی را توجیه کردند. با این وجود، در بسیاری از جبهه‌های جنگ به دست قوماندان‌های جهادی به قتل رسیدند. به قتل رسیدن مبارزین سیاسی و نظامی چپ و سکولار - به ویژه نیروهای موسوم به «شعله»

- توسط نیروهای دو طرف این جنگ ارتجاعی (یعنی، طرف رژیم خلق و پرچم و ارتش شوروی و طرف جنگ‌سالاران جهادی به رهبری گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود، ربانی، و غیره) یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده خصلت این جنگ ارتجاعی اسلامی و نیابتی امپریالیستی بود.

در طول ده سال اشغال فعال افغانستان توسط شوروی، آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی، این کشور را پر از انواع سلاح‌های مرگبار و دلار کردند. جنگ‌سالاران دریافت‌کننده این «هدایا» عبارت بودند از: احمدشاه مسعود، قوماندانان جماعت اسلامی از ملیت تاجیک (که پس از سقوط رژیم وابسته به شوروی در سال ۱۹۹۲ وزیر دفاع حکومت اسلام‌گرای جدید شد)، گلبدین حکمتیار، اسلام‌گرای پشتون و کاندیدی سازمان جاسوسی آی.اس. آی پاکستان برای کسب قدرت در افغانستان و برهان الدین ربانی که در سال ۱۹۹۲ اولین رئیس‌جمهور رژیم اسلام‌گرای افغانستان شد. این جنگ‌سالاران، در مناطق تحت سلطۀ نظامی‌شان، قوانین شریعت را جاری کرده و با استفاده از قوانین شریعت، مالکیت بر املاک و انحصار بر معادن و کشت خشخاش را از آن خود کردند. از یک طرف نظام فئودالی را تقویت کردند و از طرف دیگر، از طریق استخراج و صادرات فلزات گران‌بها و تجارت مواد مخدر به بازار جهانی سرمایه‌داری وصل شدند. در مناطق تحت سلطۀ اینان، اکثریت دهقانان فقیر یا بی‌زمین بودند که ۶۵ تا ۸۵ درصد از محصولات خود را به عنوان اجاره به ملاکین می‌دادند. این اجاره‌بها در زمین‌های کشت خشخاش می‌توانست از این هم بیشتر باشد. علاوه بر اجاره‌بهای معمول، نزدیک به ۲۰ درصد خمس اسلامی نیز از دهقانان بیرون می‌کشیدند. رژیم وابسته به شوروی سعی کرده بود اصلاحاتی از بالا انجام دهد و زمین‌هایی را میان دهقانان تقسیم

کند. اما خیلی زود از این اقدام عقب نشست و سعی کرد حاکمیت خود را در اتحاد با عشایر و ملاکین فئودال تضمین کند. برخی از جنگ‌سالاران جهادی پیشاپیش از فئودال‌های محلی بودند یا این که تحت‌الحمایه فئودال‌های محلی قرار داشتند. اما اغلب آنان، به فاصله چند سال پس از آغاز جنگ جهادی، با دست انداختن بر املاک و ثروت خانواده‌هایی که فرار کرده بودند یا زیر سرنیزۀ اینان مجبور به دست کشیدن از املاک خود شده بودند، تبدیل به ملاکان بزرگ شدند. به طور کلی، جنگ‌سالاران تمام مناطق افغانستان نماینده طبقه‌ای ارتجاعی بودند که به اشکال بی‌رحمانه و نزدیک به بردگی اهالی روستا را استثمار می‌کردند و طی این جنگ و در رابطه با اجرایی کردن این جنگ نیابتی برای امپریالیست‌های آمریکایی و قدرت‌های غربی، تبدیل به کلان سرمایه‌داران وابسته به غرب نیز شدند.

نقش پاکستان و عربستان و ترویج اسلام‌گرایی

با اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی در دسامبر سال ۱۹۷۹ (چهل سال پیش) ارتش و سازمان امنیت پاکستان تبدیل به جبهه مهمی در «جنگ سرد» شدند. در پاکستان رژیم اسلام‌گرای ژنرال ضیاء‌الحق از طریق کودتا به قدرت رسیده بود و برای تحکیم خود نیاز به رشد و تقویت اسلام‌گرایی داشت. عربستان سعودی نیز نیاز داشت تا جریان اسلام‌گرایان وهابی داخل عربستان را که تهدیدی برای موجودیت پادشاهی عربستان شده بودند به خارج از مرزهای عربستان براند تا در جایی دیگر پروژۀ اسلام‌گرایی وهابی خود را آزمایش کنند. این دو کشور با تایید و طرح آمریکا به تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی در پاکستان، افغانستان، کشمیر و هند پرداختند. اسامه بن‌لادن به عنوان عامل اجرایی

این طرح بین‌المللی به افغانستان رفت. حمایت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ غربی موجب رشد تصاعدی بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا شد. بدون این حمایت مجاهدین افغانستان هرگز قادر به پیروز شدن بر ارتش شوروی نبودند و ده‌ها هزار طلبه طالب در پاکستان در مدارس دینی تعلیم نمی‌یافتند. امپریالیسم آمریکا با چنین سیاستی به ضرورت تحکیم سلطه سیاسی و اقتصادی اش بر خاورمیانه پاسخ داد و افغانستان ویران و خاورمیانه دهشتناکی را که می‌بینیم به وجود آورد.

سقوط رژیم وابسته به شوروی، آغاز جنگ داخلی میان جنگ‌سالاران جهادی، ظهور طالبان

ارتش شوروی در این جنگ شکست خورد و در بهمن ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) از افغانستان خارج شد. نجیب‌الله آخرین رئیس‌جمهور وابسته به شوروی تا سال ۱۳۷۱ در قدرت ماند و خواهان «مصالحه ملی» با اسلام‌گرایان شد. در راستای این سیاست، وی نام حزب حاکم را از «پرچم» به «حزب وطن» و نام رژیمش را از جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تغییر داد و «احترام به دین مقدس اسلام» را برای دولت الزامی کرد. اتحاد با اسلام‌گرایان سیاست تازه‌ای بود که شوروی به احزاب و رژیم‌های تحت‌الحمایه‌اش در خاورمیانه دیکته کرد زیرا به این نتیجه رسیده بود که اسلام‌گرایی یک خصلت پابرجای صحنه خاورمیانه شده است و تلاش کرد مانند آمریکا وارد بازی استفاده از «کارت اسلام‌گرایی» شود. در ایران، حزب توده برای ایجاد فصل مشترک و اتحاد با رژیم اسلامی، همکاری نزدیکی با سازمان‌های اطلاعاتی آن برقرار کرد تا در سرکوب مخالفین رژیم جمهوری اسلامی به آن یاری برساند. طبق گفته محمدعلی عمویی از رهبران قدیمی حزب توده، این حزب «در سال‌های اول انقلاب ارتباط خوب و موثری با سازمان‌های اطلاعاتی و قضایی ایران داشت». (رجوع کنید به «مصاحبه تاریخ ایرانی با محمدعلی عمویی» ۲۰۱۲). با وساطت جمهوری اسلامی ایران و کمک رژیم نجیب‌الله، نیروهای

شیعه افغانستان «حزب وحدت اسلامی» را درست کردند. یک سال پیش از خروج قوای شوروی، میان احمد شاه مسعود (جنگ‌سالار شمال افغانستان) و ارتش شوروی و رژیم کابل، آتش بس شد. اما با فروپاشی شوروی ادامه سیاست «مصالحه ملی» نجیب‌الله غیر ممکن گردید. بالاخره، این رژیم در سال ۱۳۷۱ (آوریل ۱۹۹۲) سرنگون شد و ائتلافی از احزاب جهادی که «حکومت موقت» تشکیل داده بودند بر جای آن نشست. اما خیلی زود میان این احزاب اسلام‌گرای جنگ خانگی آغاز شد. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که از سوی سازمان امنیت پاکستان مأموریت داشت تمام قدرت را به دست آورد کابل را بمباران کرد. بیرون از کابل نیز نظم و قانون درهم ریخته بود و میلیشای جنگ‌سالاران راه‌ها را بسته و روستاها را چپاول می‌کردند. در بحبوحه این جنگ خانگی و خشم و استیصال فزاینده مردم، گروهی به نام طالبان در قندهار سربلند کرد و با اعلام این که هدفش از بین بردن جنگ‌سالاری و برقراری امنیت می‌باشد، محبوبیت زیادی کسب کرد. اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده که در سودان به سر می‌برد، به سرعت با پول و اسلحه خود را به قندهار رساند و گروه طالبان را که فاقد سازماندهی و ساختار منظم بود نظم داد. بسیاری از طلبه‌های مدارس وهابی مستقر در پاکستان، عده‌ای از مزدوران رژیم نجیب‌الله و جنگ‌سالاران احزاب اسلامی دیگر نیز به آن‌ها پیوستند. در نهایت، پاکستان طبق نظر آمریکا حمایت از گلبدین حکمتیار را کنار گذاشت و به حمایت از طالبان روی آورد. جنگ‌سالاران جهادی احمد شاه مسعود (موسوم به «ائتلاف شمال») و دیگران مدتی جنگیدند اما در سال ۱۹۹۶ مجبور به ترک کابل شدند و طالبان قدرت را در کابل گرفت.

به قدرت رسیدن طالبان و زالمای خلیل‌زاد - مأمور کمپانی‌های نفت خوار

از آغاز جنگ افغانستان در سال ۱۹۷۹، زالمای خلیل‌زاد از مقامات مهم امنیت ملی دولت آمریکا در رابطه با جنگ افغانستان بود. او از اعضای ارشد گروه نومحافظه کاران حزب جمهوری خواه آمریکا، در دوره ریاست جمهوری بوش از

طراحان حمله به عراق، سرنگونی رژیم صدام حسین و به قدرت رساندن بنیادگرایان شیعه در آن کشور بود. بین سال ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰ رئیس پروژه‌ای کلیدی در موسسه راهبردی رند - وابسته به پنتاگون بود. وی همچنین مشاور ارشد کمپانی‌های نفتی آمریکایی مانند یونوکال و هالی برتون و طراح پروژه خط لوله گاز از ترکمنستان به افغانستان و پاکستان تا آب‌های آزاد بود. در سال ۱۹۹۷ در هتلی در تکراس این پروژه چند میلیارد دلاری را با رهبران طالبان که با هواپیماهای خصوصی شرکت‌های نفتی آمریکا به تکراس آورده شده بودند در میان گذاشت و ۷ اکتبر ۱۹۹۶ نوشت: «طالبان از آن نوع بنیادگرایی ضد آمریکایی که در ایران حاکم است نیستند. ما باید ... آن‌ها را به رسمیت شناخته و کمک‌های بشر دوستانه کنیم و جامعه بین‌المللی را برای بازسازی اقتصادی آن کشور تشویق کنیم.» انتظار آمریکا از طالبان این بود که افغانستان را برای کشتیدن خط لوله گاز از جمهوری‌های آسیایی جدا شده از شوروی سابق «امن» کند. آمریکا خوب می‌دانست هدف طالبان برقراری یکی از وحشیانه‌ترین حکومت‌های افراطی دین‌مدار است اما اگر چنین حکومتی می‌توانست افغانستان را برای سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی نفت خواران آمریکایی «امن» کند، برای‌شان عین «دموکراسی» است. طالبان حکومت اسلامی فاشیستی هولناکی را برقرار کرد. سنگسار زنان، قطع دست و پای به اصطلاح «مجرمین»، بمب‌گذاری در آثار باستانی و از بین بردن میراث فرهنگی افغانستان، نابود کردن ساختارهای آموزش و منع دختران از رفتن به مدرسه و تنبیه معلمانی که آموزش مدرن به کودکان می‌دادند فقط گوشه‌ای از کارنامه تاریک و پوسیده و خونین اینان بوده است.

چرخش ضد طالبان

اما هیچ یک از این‌ها برای آمریکا مهم نبود. مهم این بود که رژیم طالبان نه تنها نتوانست افغانستان را «امن» کند بلکه پایگاه رشد اسلام‌گرایی ضد آمریکایی شد. بمب‌گذاری‌ها در سفارت‌های کنیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ بیانگر این

بود که بنیادگرایان اسلامی که از دست آمریکا نان خورده بودند دارند دستش را گاز می‌گیرند. آمریکا تصمیم گرفت طالبان را سرنگون کند و شروع به حمایت مخفی از جنگ‌سالاران جهادی «ائتلاف شمال» کرد که درگیر جنگ با طالبان بودند. بالاخره آمریکا عملیات تروریستی القاعده در نیویورک در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ را بهانه کرده و به افغانستان حمله کرد در حالیکه از ۵ ماه پیش از یازده سپتامبر نقشه این حمله روی میز جورج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود.

علاوه بر به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران، جنگ افغانستان از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ اسلام‌گرایی را به طرز بی‌سابقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا گسترش داد. این نیروها به شاخه‌ها و انواع مختلف تقسیم شده و مانند حریق رشد کرده و تبدیل به چالشگر عمده آمریکا در این مناطق شدند. بنیادگرایان اسلامی از جمهوری اسلامی ایران و مجاهدین افغانستان تا طالبان و داعش، شاخه‌های متنوع از این روند هستند و جملگی در تحمیل حکومت دین‌مدار، تفسیر بنیادگرایانه و منطبق بر نص قرآن به عنوان قانون و ایدئولوژی جامعه، مشترک‌اند. پدرسالاری افراطی و کودهای اخلاقی هزار سال پیش، وضع قوانین جداگانه و نابرابر برای زنان و پیروان ادیان دیگر، تضمین سلطه مردان خانواده بر زنان، حمله به پیروان مذاهب دیگر و به ویژه حملات مرگبار به کمونیست‌ها، آتئیست‌ها و سکولارها، ایجاد رعب و وحشت جمعی و مثله کردن بدن به عنوان تنبیه و کیفر قضایی، مرگ به اتهام عدول از قوانین اسلامی در زمره آیین‌های الهی و قوانین اینان است. امروزه، بنیادگرایان اسلامی به تضاد با قدرت‌های امپریالیستی رسیده‌اند ولی هرگز در تضاد با نظام سرمایه‌داری امپریالیستی نبوده‌اند و پایه طبقاتی‌شان فئودال‌ها و سرمایه‌داران کلان وابسته به نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است.

شماره بعد: جنگ با طالبان و رشد بیشتر بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه ■

ژیلا انوشه

علیه شرایط ستم و استثمار خود بر می‌خیزند باید تصاعدی و جهش وار به این تکلیف تحقق بخشید زیرا این قیام‌ها فرصت‌های پراکنده در ده‌ها سال را یک جا فشرده کرده و به صحنه سیاسی پرتاب می‌کنند. در شماره‌های قبل آتش در ستون واقعیت کمونیسم گفتیم یکی از گرایش‌های ضد علمی که تا حد زیادی به درون جنبش کمونیستی راه باز کرد و ضربه‌های سنگینی به آن زده است معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی) پوپولیستی

است. در جنبش کمونیستی این پوپولیسم شکل ایده‌آلیزه کردن افکار و حرکات خودجوش توده‌های کارگر و دیگر قشرهای تحت ستم را به خود گرفته است. در جنبش کارگری قرن بیستم شکلی از این پوپولیسم رایج بود که لنین آن را «کونومیس» خواند. امروز انواع و اقسام این رویکرد پوپولیستی را در جنبش‌های مختلف -- نه فقط در ایران بلکه در تمام جنبش‌های چپ جهان می‌توان یافت که علی‌رغم طیف متنوع‌شان، جملگی در رویکرد «جنبش همه چیز هدف هیچ چیز» شریک‌اند و استدلال‌های مشابهی از این قبیل را برای توجیه رویکرد رویزیونیستی‌شان استفاده می‌کنند که، «از سطح توده‌ها و خواست توده‌ها و گرایش توده‌ها باید حرکت کرد» یا این که می‌گویند، «در جنبش‌های توده‌ای نمی‌توان بر تئوری و ایدئولوژی پافشاری کرد و گرنه سلطه‌گرانه شده و «استقلال» این جنبش‌ها را از بین می‌برد».

آن‌ها تاکید بر تئوری و در واقع مبارزه آگاهانه را مترادف با «تحقیق پراتیک» و لطمه زدن به «جنبش توده‌ای» و «اتحاد همگانی» می‌شمارند. در حالی که قیام‌های توده‌ای تحت تاثیر قوای محرکه جامعه طبقاتی همواره رهبری و جهت خواهند یافت، همواره قطبی خواهند شد. گریزی از آن نیست و چالش این است که: بر اساس کدام هدف و کدام راه، رهبری و قطبی خواهد شد. برخی معتقدند «شما با اصرار بر بدیل انقلاب کمونیستی و جمهوری سوسیالیستی نوین باعث می‌شوید توده‌های مردم از شما کمونیست‌ها دور شوند چون که اول از همه غم نان شب و روز را دارند و اصلاً سوادش را ندارند که بفهمند این واژه‌ها چیستند!» و نصیحت



کمونیسم نوین بر اساس بنیان‌هایی که مارکس استوار کرد، یک چارچوب تئوریک منسجم، جامع و اساسی را برای مرحله دوم انقلاب‌های کمونیستی در جهان امروز ارائه کرده است. روشنفکران مبارز که واقعا خواهان تغییر رادیکال اوضاع کنونی به نفع اکثریت توده‌های کارکن ایران و جهان، توده‌های عاصی از فقر و جنگ و خشکسالی و سیلاب و جهل سازمان یافته‌اند، باید آن را مانند یک علم فراگیرند و به میان توده‌های مردم ببرند و با این کار نه تنها بذره‌های آگاهی و امید را در میان آن‌ها بپاشند بلکه نیرویشان را بر مبنای نقشه راه یک انقلاب کمونیستی سازماندهی کنند.

ضدیت با تکاملی که علم مارکسیسم کرده و به کمونیسم نوین رسیده است، باعث عقب نشینی غیرقابل توجیه و تکرار راهی می‌شود که قبلا طی شده است و مملو از خیانت به توده‌ها و خون آنان است. به این مساله هرگز نباید کم بها داد.

قیام توده‌ها عالی است. اما کدام برنامه طبقاتی در رهبری آن قرار خواهد گرفت و توسط کدام افق، با کدام استراتژی و به سوی چه هدفی هدایت خواهد شد؟ بر سر این مساله، مبارزه طبقاتی شدیدی درگیر است. چیره شدن جهت‌گیری مثبت بر قیام توده‌ها و حرکت آن در جاده‌ای که منتهی به تغییر رادیکال اجتماعی به نفع اکثریت توده‌های جامعه می‌شود، بدون آن که شمار قابل توجهی از مبارزین جوان پیام کمونیسم نوین را دریافت کرده و با قطب‌نمای آن حرکت کنند ممکن نیست. تحقق این امر نیازمند تلاش دائمی در یک فرآیند مستمر است اما هنگامی که به علت تشدید تضادها شمار عظیمی از توده‌های مردم به قیام

با کمونیسم نوین،

پوپولیسم

«جنبش همه چیز، هدف هیچ چیز»

را ریشه کن کنیم

گذارده‌اند. اگر این وضع تغییر نکند باز هم مبارزات و فداکاری‌های بزرگ خواهد شد اما زنجیره‌های اسارت مردم به جای پاره شدن فقط تکان خواهند خورد؛ وضع موجود پابرجا مانده و نظام سرمایه‌داری و رژیم‌های حاکم در این کشور و دیگر کشورهای خاورمیانه و جهان، پشته بر پشته جنایت‌های خود خواهند افزود.

جوانانی که چنین جسورانه قیام کرده‌اند نیاز دارند به این حقیقت تاریخی دست یابند که سیر صعودی و خامت اوضاع نسبت به چهل سال پیش مربوط به آن نیست که به جای رژیم مومیایی سلطنت، حکومت گندیده آخوندی حاکم شد. حتی مربوط به آن نیست که چهل سال پیش خیزش انقلابی ضد سلطنتی تبدیل به یک انقلاب واقعی نشد و توسط مرتجعین اسلام‌گرا دزدیده شد. بلکه اساسی‌تر از آن مربوط به شکستی تاریخی است که وضع تمام جهان را بدتر کرد. یعنی، مربوط به آن است که مرحله اول انقلاب‌های کمونیستی که ۱۴۸ سال پیش با کمون پاریس آغاز شد با احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی در سال ۱۹۷۶ تمام شد و پس از آن، بر پایه جمع‌بندی‌هایی که از آن مرحله اول شده است هنوز موج جدیدی از انقلاب‌های کمونیستی در جهان به راه نیفتاده است. این است ضرورتی که اگر پاسخ نگیرد سال به سال نابودی و ویرانی و فلاکت بیشتر نه فقط بر سر ایران و کشورهای خاورمیانه بلکه در سراسر جهان سایه خواهد گسترد.

پایان اولین موج انقلاب‌های سوسیالیستی چالش‌های عظیمی را طرح کرده است. سوال اینجا است که در چنین وضعیتی چگونه باید پیشروی کرد؟ چگونه مرحله جدیدی از انقلاب‌های کمونیستی را آغاز کرد؟ باب آواکیان با تکامل

بی‌تعارف و رک و صریح: امروز کسانی که خود را کمونیست و حامی نجات بشریت از نظام بی‌رحم سرمایه‌داری می‌دانند باید بدیل انقلاب کمونیستی را به میان جوانان شورشگری ببرند که در خیابان‌های بغداد و بصره و جوانرود و شیراز و شهریار ... جان بر کف اعلام می‌کنند دیگر حاضر به تن دادن به نظم کهنه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی حاکم نیستند و این پیام را به آنان برسانند که چنین انقلابی برای اکثریت مردم جهان و کل بشریت نه تنها ضروری و مطلوب بلکه ممکن است زیرا علم، ابزار ضروری و نقشه راه تحقق آن موجود است و تنها از این راه می‌توان نظم منسوخ سرمایه‌داری و رژیم‌های مومیایی آن را به چالش گرفت، مغلوب کرد و جامعه و دنیایی بهتر بنا کرد. هرکس خود را کمونیست می‌داند باید کمونیسم نوین و نه ملغمه‌های ضد علمی دیگر که اسم کمونیسم بر خود گذاشته‌اند را درک کند، به هر جوان و مبارز شورشگر در هر گوشه جهان معرفی کند و آن را برای خدمت به باز کردن راه انقلاب کمونیستی به کار بندد. این پایه‌ای‌ترین واقعیت مربوط به پراتیک کمونیستی است و هر چیز دیگر بیهوده و بدتر از بیهوده است. چنین ادعایی پایه‌های علمی محکم و عمیق دارد. امروز بدون کمونیسم نوین نمی‌توان یک انقلاب واقعی را در ایران و در هیچ نقطه دیگر دنیا رهبری کرد و حتی نمی‌توان یک گام در راه ایجاد دنیایی بهتر برای اکثریت مردم جهان پیشرفت کرد. پیروی از انواع «کمونیسم»‌های دیگر و لاف‌زنی‌های مبهم در مورد «انقلاب» موجب به هرز رفتن انرژی و ابتکارات جوانانی خواهد شد که با نیت و خواست تغییر رادیکال جامعه و دنیا پا به میدان مبارزه

می‌کنند که، «توده‌ها را اول باید از طریق آن چه حس می‌کنند جلب کرد و بعد به آن‌ها گفت کمونیسم در مورد معضلات و راه حل وضعیت کنونی‌شان چه می‌گوید».

اما جوهر این بیراهه فاجعه بار نه «شروع از سطح توده‌ها» بلکه محکوم کردن آن‌ها به ماندن در قفس تنگ افق‌هایی است که به طور روزمره توسط کارکرد و دینامیک‌های این نظام طبقاتی برای‌شان ترسیم می‌شود و افکاری است که به طور مستمر توسط فکرسازان بورژوازی برای‌شان صورت بندی می‌شود. رویزیونیست‌ها که واقعا نماینده بورژوازی در جنبش‌ها هستند، وقتی می‌خواهند سازش کاری خود با نظام طبقاتی موجود و فرهنگ تولید شده توسط آن را لاپوشانی کنند به استدلال «حرکت از سطح توده‌ها» متوسل می‌شوند. در واقع به نام توده‌ها و به کام نظام طبقاتی ستم و استثمار عمل می‌کنند.

اما جدا از فرصت‌طلبی آگاهانه این نوع رویزیونیست‌ها، عده زیادی از کمونیست‌ها بدون آن که بخواهند رویزیونیست می‌شوند. زیرا این نظریه ریشه در فلسفه پراگماتیسم (عمل‌گرایی) و امپریسیسم (تجربه‌گرایی) دارد و هنگامی که در مبارزه سیاسی، افراد به جای رویکرد علمی رویکرد عمل‌گرایانه و تجربه‌گرایانه را پیشه می‌کنند، خواه ناخواه در عمل مبلغ ماندن در چارچوب‌های نظام حاکم می‌شوند. یکی از شاخص‌های این نوع رویزیونیسم پوپولیستی ضدیت با مطرح کردن بلاواسطه و مستقیم برنامه انقلاب کمونیستی و ضرورت رهبری حزب کمونیست و جنگیدن برای بدیل دولت سوسیالیستی در درون جنبش‌های اجتماعی است. در مقابل این رویکرد رویزیونیستی رفیق آواکیان در «چه باید کرد غنی شده» به طرح مسائل مربوط به «آینده» در مبارزات «امروز» تاکید می‌کند. توده‌ها باید با مشخصات جامعه آینده‌ای که می‌باید بر ویرانه‌های جامعه پوسیده و کپک زده کنونی بنا شود آشنا شوند.

آنان نیاز دارند که بدانند جامعه سوسیالیستی چگونه معضلات فقر و بیکاری و تخاصمات اجتماعی و جنگ و ستم جنسیتی و ملیتی و نابودی محیط‌زیست را حل خواهد کرد و موانع مقابل پایش چه خواهد بود و چگونه تلاش خواهد کرد بدون بازگشت به نظام ستم و استثمار گذشته از این موانع بگذرد. رویزیونیست‌ها، تبدیل این «آینده» به مشغله امروز توده‌های مردم و جنبش‌های امروز را «ذهنی‌گری» و «چپ‌روی» و وقت تلف کردن می‌دانند.

این رویزیونیسم، خطی کهنه است که بارها امتحان پس داده و هر باری که به کار بسته شده است منجر به دور ریختن اهداف انقلاب و کمونیسم و بالاخره خیانت به آن اهداف شده است. به لحاظ سیاسی، این خط تبدیل به بار سنگین دیگری بر روی ذهنیت کارگران و زنان و روشنفکرانی می‌شود که می‌خواهند علیه این نظام مبارزه کنند. چون، چارچوب‌ای است که اسیر حصارهای ترسیم شده توسط نظام سرمایه‌داری حاکم است و نه نماینده یک دنیای بنیادا متفاوت. آن «انقلابی» که قرار است بدون طرح این «آینده» ساخته شود هرگز نمی‌تواند انقلابی باشد که اکثریت مردم تحت ستم و استثمار این کشور و دنیا به آن نیاز دارند. اگر مردم از کارگران تا زنان عاصی از پدرسالاری و روشنفکران بیزار از سرکوب اندیشه و هنر، مردم خشمگین از تبعیض و ستم ملی از هم اکنون به راه و هدف کمونیسم جذب نشوند و افکار کمونیستی (نه هر چیزی که اسم خودش را «کمونیسم» گذاشته بلکه کمونیسم نوین) به طور روزافزون تبدیل به جریان تاثیرگذاری در جامعه نشود، آن انقلابی که برای تغییر بنیادین وضع کنونی ضروری است هرگز تحقق نخواهد یافت و چرخه خرد کننده سرمایه‌داری، تحت رژیم‌هایی که یکی پس از دیگری جایگزین هم خواهند شد به کار خود ادامه خواهد داد.

هرگز نمی‌توانیم منتظر بمانیم تا «بعدا» با توده‌های مردم در مورد ضرورت انقلاب کمونیستی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین و به طور کلی، در مورد آینده‌ای که باید ساخت و موانع راه رسیدن به آن، حرف بزنیم. زیرا این آینده باید به دست مردمی آگاه ساخته شود. علم کمونیسم، فقط ضرورتی برای عده‌ای کادر کمونیست نیست. آن کسانی که تحت شدیدترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل‌های استثمار و ستم‌های اجتماعی هستند مانند آب و هوا به آن نیاز دارند. این‌ها هستند که می‌توانند و باید ستون فقرات و نیروی محرکه انقلاب کمونیستی شوند و برای این که ستون فقرات و نیروی محرکه چنین انقلابی شوند باید باورش‌شان به ابدی بودن نظام طبقاتی سرمایه‌داری فرو بپاشد. این فروپاشی زمانی ممکن است که به ماهیت نظام حاکم و «روابط درونی» آن پی ببرند و درک کنند که برای تغییر بنیادین جامعه صرفا نمی‌توان یک گروه یا افرادی را از اریکه قدرت به زیر کشید. جامعه ما زیر سلطه یک سیستم یا نظام و مجموعه‌ای منسجم از نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است که رژیم حاکم آن را اداره می‌کند. راه حل پایه‌ای، سرنگون کردن رژیم حاکم برای ریشه‌کن کردن کلیت این نظام طبقاتی سرمایه‌داری است. این راه حل نه تنها ضروری بلکه ممکن است. برای تحقق آن باید بر مبنای یک نقشه علمی وارد نبرد مرگ و زندگی با نگهبانان این سیستم (یعنی، دولت حاکم) شد و آن‌ها را مغلوب کرد و دولتی نوین بر جای آن ایجاد کرد و با تکیه بر دولت نوین انواع ستم و استثمار وابسته به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را ریشه‌کن کرد و نظام اجتماعی بنیادا نوینی را بر پایه تعاون و همیاری کمونیستی بنا کرد. این کار بزرگ، نیازمند تئوری علمی کمونیسم نوین است. این تئوری نتیجه به کار بستن روش و رویکرد علمی است.

هنگامی که توده‌های مردم با استفاده از این علم رابطه درونی میان ظلم و ستمی که هر روز به طور فردی و جمعی تجربه می‌کنند را با نظام یا سیستم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حاکم درک کنند، آن وقت دستان و اذهان‌شان در راستای برای ریشه‌کن کردن شرایط موجود به کار می‌افتد. فهمیدن این حقیقت تاثیر قطعی بر گسترش افق مبارزاتی‌شان گذاشته و آن‌ها را از کم توقعی بیرون می‌آورد و رزمنده تغییرات رادیکال اجتماعی می‌کند. این آگاهی در آن‌ها امید به تغییر و انرژی و شادی اعجاب‌انگیزی تولید می‌کند. درک این «روابط درونی» چیزی نیست که از طریق «تجربه» یا «احساس» به دست آید بلکه نیازمند این علم است.

باب آواکیان تاکید می‌کند که: «مواجهه حقیقی با واقعیت برای ایفای نقش رهبری در عملی کردن چنین انقلابی و باز کردن عصری نوین در تاریخ بشر تعیین کننده است. این انقلابی است که برای همیشه زنجیرهای اسارت مادی، زنجیرهای اقتصادی و سیاسی استثمار و ستم را که در جهان امروز مردم را اسیر کرده درهم خواهد شکست. اما علاوه بر این، زنجیرهای اسارت ذهنی، شیوه تفکر و فرهنگی را که بر این زنجیرهای اسارت مادی منطبق‌اند و آن‌ها را تقویت می‌کنند ریشه‌کن خواهد کرد. کارل مارکس و فردریش انگلس که بیش از ۱۵۰ سال پیش جنبش کمونیستی را بنیان گذاشتند اعلام کردند انقلاب کمونیستی و اصول رهایی‌بخش و روش‌ها و اهداف آن شامل دو «گسست رادیکال» است: گسست رادیکال از روابط مالکیت کهنه که مردم را برده کرده است و گسست رادیکال از تمام افکاری که بازتاب این روابط مالکیت کهنه بوده و آن را تقویت می‌کنند.» (آواکیان. سیاست‌های انتخاباتی بورژوازی. ۲۰۱۹) ■

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com weblog: n-atah.blogspot.com